

ترجمه : الهه کولائی

تفکر نوین شوروی و روابط شرق و غرب*

مقدمه مترجم

هنگامی که میخائیل گورباچف به سمت دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی برگزیده شد، برخی از کارشناسان امور شوروی و کرملین شناسان بروز تحولات عمده در اتحاد شوروی را پیش‌بینی می‌کردند. اما با وقوع تغییرات در روابط شرق و غرب و اخیراً نیز تحولات سریع و قابل تامل در اروپای شرقی، دیگر گونیه‌های وسیعی در سیاست خارجی این کشور پدیدار شد. گورباچف با حمله به سنت‌های استالینی که بیش از نیم قرن متناوباً با کیفیت متفاوت در ادوار مختلف، در این کشور جریان داشته، اصلاحات داخلی خود را تحت عنوان‌های پرسترویکا (۱) و گلاس‌نوست (۲) آغاز نمود. وی تلاش کرد تا با توسعه آزادی‌های اجتماعی، سیاسی، تقویت «بازار» و «نقش سود» در اقتصاد اتحاد شوروی، برای خروج از «بن‌بست» راهی بیابد، بن‌بستی که نتیجه عملکرد هفتاد ساله نظام بلشویکی است.

دیدگاهی که گورباچف از جهان ارائه کرده، با چشم‌انداز رهبران پیشین اتحاد شوروی متفاوت است (۳). وی در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن اعلام تفکر نوین (۴)، خواستار ایجاد تحولات اساسی در نظام بین‌المللی و بویژه در روابط شرق و غرب

* Current History. Oct. 1988, pp. 309 - s. Marantz, Paul, New Thinking and East - West Relations.

۱- بازسازی، تجدید بنا Perestroika

۲- فضای باز سیاسی Glasnost

۳- در واقع گورباچف ادامه دهنده راه ناپیموده آندروپوف است که مرگ به‌او مجال اجرای اصلاحات را نداد.

4- New Thinking.

شد. گورباچف با تاکید بر «همبستگی بین‌المللی»، «امنیت متقابل» و «منافع مشترک جامعه بشری» پیشنهاد متوقف ساختن مسابقه تسلیحاتی را مطرح نموده است.

وی با اعلام این مطلب که موجودیت نوع بشر با خطر انهدام آن توسط یک «فاجعه‌آتمی» مواجه است، دگرگونی و تغییر جدی در روابط شرق و غرب را مورد توجه قرار می‌دهد.

درحقیقت برنامه تأمین امنیت ملی در دوران گورباچف بطور چشمگیری متحول شده است. رهبری شوروی پیش از او، اساساً نسبت به راه‌حلهای سیاسی و مذاکره با غرب تلقی مثبتی نداشته، جهت مقابله، همواره افزایش میزان هزینه‌های نظامی را مورد توجه قرار می‌داد (۵). تحمیل هزینه‌های سنگین نظامی بر بنیه اقتصادی اتحاد شوروی خود مطلب شایان توجهی است. گورباچف از آغاز تصدی سمت دبیرکلی حزب کمونیست و درحقیقت زمامداری کشور، مساله مذاکره با غرب و کاهش همزمان میزان سلاحها در زرادخانه‌های اردوگاه شرق و غرب را مورد تأکید قرار داده است. بدیهی است که سیاستهای اصلاحی گورباچف از سوی جناح محافظه‌کار حزب کمونیست اتحاد شوروی با مقاومت‌هایی مواجه بوده، آنان که نسبت به برخورد مسالمت‌آمیز با غرب بدگمان هستند، و از تأثیر سیاستهای لیبرال‌منشانه گورباچف بر نظام داخلی اتحاد شوروی هراس دارند.

مقاله «تفکر نوین شوروی و روابط شرق و غرب» که پیش از وقوع حوادث اخیر در اروپای شرقی نگاشته شده، ضمن بررسی‌های عمیق و شواهد دال بر وقوع تحول در سیاست خارجی اتحاد شوروی، دیدگاههای مختلف در مورد تفکر نوین گورباچف را مورد توجه قرار می‌دهد. نویسنده تلاش می‌کند، با ذکر شواهدی بروز دگرگونی واقعی و اساسی در سیاست خارجی اتحاد شوروی را مدلل سازد. این مقاله در واقع پاسخی است به آنان که نگرشی منفی و بدبینانه نسبت به ماهیت اصلاحات گورباچف، اعم از داخلی و خارجی دارند، و آنها که سیاستهای اصلاحی او را نیرنگ‌آمیز و موقتی تلقی می‌کنند.

اصلاح‌طلبان لیبرال اتحاد شوروی و به تعبیری «تیم گورباچف» توجه خود را به ارزشهای مشترک میان دو اردوگاه که سابقاً «از تضاد آشتی‌ناپذیر» آنها صحبت می‌شد، معطوف نموده‌اند. واضح است که این تقارن و نزدیکی میان شرق و غرب بر کشورهای جهان سوم تأثیر مستقیم خواهد گذاشت. و این سیاست جدید سبب تغییرات بنیادین در «استراتژی اتحاد شوروی در جهان سوم» خواهد شد. به هر صورت این مقاله با تلقی مثبت نسبت به دگرگونیهای سیاست خارجی اتحاد شوروی، می‌تواند تنها بخشی از واقعیات موجود در این زمینه را عرضه نماید. بر محققان و پژوهشگران مسائل اتحاد شوروی است که با نگرشی وسیع و عمیق ریشه‌های تحولات جاری را در تاریخ هفتاد و سه ساله انقلاب بلشویکی جستجو نمایند...

میخائیل گورباچف دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی دعوت به تفکر نوین را در کانون برنامه سیاست خارجی خود قرار داده است. عبارت «تفکر نوین» در بحث گورباچف از سیاستهای بین‌المللی همان جایگاهی را دارد، که «پروستروویکا» و «گلاس‌نوست» در سیاستهای داخلی اودارند. وی بارها بر ضرورت دست کشیدن از برداشتهای کهن به نفع سیاست‌هایی که با واقعیات و خطرات حاد عصر ما مناسبت بیشتری داشته باشد، تاکید کرده است.

اهمیت این تحول چیست؟ آیا ما با استحاله تاریخی برداشت سنتی مارکسیسم - لنینیسم از روابط شرق و غرب مواجهیم؟ یا این تنها اقدام زیرکانه‌ای برای ایجاد تصویری که هدف آن شکل دادن دوباره برداشتهای غرب در مورد اتحاد شوروی، بدون تغییر واقعی در اصول بنیادی سیاست خارجی آن کشور است؟

در میان تحلیل‌گران غربی، در مورد فراخوانی شوروی به «تفکر نوین» احتیاط و تردید آشکار و قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. هلموت سوننفلت، از مقامات بلندپایه حکومت‌های ریچارد نیکسون و جerald فورد این دعوت را با این عنوان که چیزی بیش از همان «تفکر قدیمی» در قالب «تعبیراتی پرآب و تاب نیست»، مردود می‌داند. او این فراخوانی را «همان زهر همیشگی در جام‌های نویی» می‌نامد.

شکاکین بر این باورند که «تهاجم فریبنده» کنونی گورباچف اندکی با «مبارزه صلح» (۶) گذشته شوروی تفاوت دارد. همانند آغاز دهه ۱۹۲۰، نیمه دهه ۱۹۳۰، نیمه دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، اتحاد شوروی اینک نیز خواستار ترك مخاصمه موقت با غرب است. این ناظران معتقدند که این کشور به محض اینکه بر مشکلات داخلی خود فایق آید، به عنوان یک مدعی،

۶- اشاره به سیاست خارجی یوری آندروپوف که بر کاهش تنش میان شرق و غرب تمرکز یافته بود. آندروپوف از دسامبر ۱۹۸۲ پیشنهادهای متعددی در زمینه‌های مختلف نظامی آمریکا ارائه کرده بود.

پر قدرت‌مندتر، پویاتر و زیرک‌تر برای قدرت جهان، بار دیگر سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود را از سر خواهد گرفت. به نظر شکاکین، حمایت گورباچف از تفکر نوین چیزی بیش از پذیرش شیوه‌های پیچیده‌تر روابط عمومی نیست. اما غرب، باید مراقب مانورهای او بوده، توجه داشته باشد که این تنها پوشش سیاست خارجی شوروی است که در حال دگرگونی است، و نه محتوای آن.

این مقاله تفسیر متفاوتی را مطرح می‌کند. استدلال ما این است که پشتیبانی گورباچف از تفکر نوین بالقوه برای شرق و غرب واجد اهمیت بسیاری است، چرا که بسیار بیشتر از تعدیلی تاکتیکی است که مشکلات اقتصادی (موقت) آن را ایجاد کرده باشد. از دیدگاه نویسنده، در مسکو یک جریان واقعی ارزیابی و اندیشه مجدد در اهداف، اولویتها و سیاست‌های شوروی در حال شکل‌گیری است. رهبری شوروی بسیار نگران وجهه خارجی خویش است، و در عین حال دست‌اندر کار تجدید ارزیابی عذاب‌آور فرضیات سنتی خود در مورد عوامل پویای سیاست‌های بین‌المللی، و تعیین نقشی است که اتحاد شوروی باید در امور جهانی ایفا کند. اگر گرایشهای کنونی ادامه یابد، و دیدگاههای جدید در قالب سیاست مشخص متبلور شود - دو شرط بسیار مهم - نتایج حاصله برای روابط شرق و غرب حائز اهمیت تاریخی خواهد بود.

نوآوریهای گورباچف:

پنج عنصر مهم کانون «تفکر نوین» گورباچف در مورد شرق و غرب را تشکیل می‌دهند. اولین آنها لحن و جهت‌گیری گورباچف در بحث سیاست خارجی در اتحاد شوروی است. «رضایت از خود» و «تحسین خویشتن» که در گذشته متداول بوده مطرود شده است. از حقایق جاودان و لایتغیر مارکسیسم - لنینیسم کمتر سخن گفته می‌شود، بجای آن مکرراً و قویاً ابراز می‌شود که باید نگرشهای سنتی را کنار زد، و جستجوی راه‌حلهای بدیع و سازنده برای حل مشکلات حادی که جهان با آن مواجه

است، مورد تأکید قرار داد. گورباچف بارها اعلام کرده است که «بایستی در تفکر سیاسی بشر تغییرات عمیقی ایجاد شود» (۷).

دومین تغییری که گورباچف ایجاد کرده، ایجاد اعتقاد به حاد بودن ذاتی تهدید سلاحهای هسته‌ای است که موجودیت بشر را به مخاطره افکنده است. گورباچف سیاستهای رسمی اعمال شده از نیمه دهه ۱۹۵۰ را مردود دانسته، آئینی رسمی قبلی بوضوح بر این پایه بوده که در اثر وقوع يك جنگ هسته‌ای صرفاً بقای سرمایه‌داری (ونه موجودیت سوسیالیسم) در معرض خطر قرار خواهد گرفت، اگرچه قبل از سال ۱۹۸۵ نیز تلفات انسانی عظیم ناشی از جنگ هسته‌ای مورد اعتراف بود، اما با اینحال با اطمینان چنین ارزیابی می‌شد که حتی جنگ هسته‌ای نیز نمی‌تواند مانع پیشرفت تاریخ به سوی پیروزی جهانی کمونیسم گردد. گورباچف این نظریه را مردود دانسته و اعلام کرده است که بشریت با تهدید بی‌سابقه‌ای که متوجه کل موجودیت اوست، مواجه می‌باشد، و به این دلیل که تمدن بشری در خطر است باید برای یافتن راه حل مشترك با یکدیگر همکاری نمایند.

سومین دگرگونی آن است که گورباچف بر اهمیت «همبستگی بین‌المللی» تأکید کرده است. اگرچه لئونید برژنف نیز گهگاه همبستگی فزاینده جهانی را مورد اشاره قرار می‌داد، اما گورباچف به این مفهوم اهمیت بسیار داده، استدلال می‌نماید که مشکلات جهانی (مانند آلودگی محیط زیست و کمیابی منابع) «موجودیت تمدن» را مورد تهدید قرار داده است. گورباچف تأکید کرده که اتحاد شوروی نمی‌تواند از مسئولیت‌شانه خالی کند و ادعا کند که مسئولیت‌گرفتاریهای جهان صرفاً بعهده کشورهای سرمایه‌داری است (۸).

چهارمین و مهمترین دگرگونی این است که گورباچف نگرشی جدید

7- Kommunist, No 16 (1986) p. 13 .

8- Kommunist, No. 4, (1986) p. 17.

9- Pravda, April, 11 (1987) p. 2.

در شوروی از امنیت بین‌المللی بوجود آورده است. او با انتقاد شدید از عملکرد گذشته، تلاش برای کسب امنیت یک‌جانبه با تدارک تجهیزات نظامی را مورد نکوهش قرار داده است. گورباچف به‌جای این سیاست از همکاری‌های چندجانبه و اتکا بر فرآیند سیاسی حمایت کرده، پیشنهاد می‌کند امنیت از طریق مذاکرات بین‌المللی تأمین گردد (۱۰).

گورباچف با تأکید بر نیاز به «امنیت متقابل» نتیجه مهم این دیدگاه را بیان کرده است. وی پیوند نزدیک علائق امنیتی امریکا و شوروی را مورد تصدیق قرار داده، اعتقاد دارد بدون احساس امنیت کشورهای دیگر، بویژه ایالات متحده، اتحاد شوروی از امنیت برخوردار نخواهد بود. اگر دشمنان اتحاد شوروی مطمئن شوند که با تهدید شوروی در معرض خطر قرار خواهند گرفت (خواه مسکو این نظریه را صحیح بداند یا نداند) به اقدامات متقابلی دست خواهند زد که امنیت شوروی را کاهش خواهد داد. بنابراین منافع امنیتی شوروی ایجاب می‌کند که از نیازهای امنیتی غرب درک عمیقتری داشته، سیاست‌هایی را که کشورهای دیگر تهدیدآمیز تلقی می‌کنند، دنبال نکند.

این دگرگونی‌ها به‌سهم خود به‌تکوین عنصر پنجم در نگرش گورباچف به روابط شرق و غرب و قبول راه‌حلهای کنونی برای تعیین آیین نظامی شوروی منجر شده است. گورباچف مفهوم «کفایت عقلایی» (a 10) را در نظر گرفته است. وی استدلال نموده که اتحاد شوروی نباید در پی کسب برابری نظامی با غرب و یا حتی برابری دقیق در تکنیک همهٔ سلاحها باشد، بلکه آنچه مورد نیاز است، قدرت نظامی برای اجرای اهداف اصلی در مورد بازداشتن حمله علیه اتحاد شوروی و دفاع از میهن در هنگام وقوع جنگ است.

مفسران شوروی در پی کاوش مفهوم کفایت، جستجو برای ایدهٔ «دفاع

10- Kommunist, No. 4 (1986) p. 54.

10 a - Reasonable Sufficiency.

غیر تهاجمی» (۱۱) را نیز آغاز کرده‌اند. برپایه این نظریه پیشنهاد شده است که همه کشورهای، منجمله اتحاد شوروی، باید نیروهای نظامی خویش را بازسازی نمایند، تا بدانجا که بتوانند از مرزهایشان دفاع کنند، بدون آنکه برای کشورهای دیگر تهدیدی وجود داشته باشد. این سیاست باید با اقداماتی مانند عقب‌نشینی متقابل نیروها از نواحی مرزی، یا تغییر دادن محل تانکها که دارای قابلیت تهاجمی هستند، با توپخانه ثابت انجام پذیرد. مفاهیم «کفایت عقلایی» و «دفاع غیرتهاجمی» اساساً دارای اهمیت بسیار است، زیرا مآلاً به کاهش عمده و بازسازی نیروهای مسلح شوروی منجر می‌شود.

ارزیابی «تفکر نوین» :

سیاست‌گذاران غربی برای دوری از اشتباهات گذشته آنچنان مصمم بوده‌اند، که برای پرهیز از دچار اوهام شدن، و مقاومت در برابر وسوسه‌های تبلیغات شوروی، به برخی از مسایل تحلیلی جدی، توجه کافی نکرده‌اند. اگر در دیدگاه رهبران شوروی نسبت به روابط شرق و غرب تغییری بنیادین ایجاد شده باشد، و اگر تلاشی واقعی برای شکل دادن به‌نگرشی جدید و سازنده‌تر برای امور بین‌المللی، در مسکو در جریان باشد، این امر چگونه آشکار می‌گردد؟ تحلیل‌گران غربی برای تعیین میزان واقعیت در فراخوانی شوروی به «تفکر نوین» باید در پی چه شواهدی باشند؟

در تلاش برای پاسخ دادن به این سؤالات، به‌عنوان نوعی محک زدن اینکه آیا سیاست خارجی شوروی با یک جریان واقعی از تغییرات و تحولات در حال شکل‌گیری مجدد است یا خیر، چهار معیار ممکن است بدست‌آید. اول آنکه مفسران شوروی سیاست خارجی پیشین این کشور را چگونه تحلیل می‌کنند؟ آیا آنها خود را به‌این دید مبتذل‌کهنه که دوران

جدید نیاز به طرز تفکر جدید دارد، محدود می‌سازند، و یا اینکه اشتباهات پیشین سیاست خارجی شوروی را مورد انتقاد قرار می‌دهند؟

دوم آنکه آیا شواهدی از بحث و مجادله در اتحاد شوروی، پیرامون برخی از اصول «تفکر نوین» وجود دارد؟

اگر تلاشی حقیقی برای تجدیدنظر در سیاستهای سنتی ایجاد شده باشد، باید انتظار داشته باشیم که شواهدی دال بر مقاومت هواداران سیاستهای پیشین در برابر تجدیدنظر یافته شود.

سوم آنکه آیا شواهدی وجود دارد که نشان دهد، برداشتهای اصلی که سبب نوعی موضعگیری تهاجمی در برابر جهان خارج بوده، در حال دگرگونی است؟ مادام که سیاستهای شوروی بر پایه سوءظن شدید، جنون پنهانکاری، ناامنی حاد و عدم تحمل دیدگاههای گوناگون شکل می‌گیرد، لاجرم فرصتهای همکاری سازنده شرق و غرب بسیار محدود خواهد بود.

چهارمین و مهمترین سؤال این است که آیا سیاست شوروی واقعاً در حال دگرگون شدن است؟ بدون تحقق یافتن سخنان متعالی در کردار واقعی، غرب برای شكاک ماندن دلیل خوبی خواهد داشت. نویسنده این مقاله با به کار گرفتن هریک از چهار معیار یاد شده، استدلال می‌کند که شواهد و مدارك اساسی وجود دارد که فرآیند واقعی ارزیابی مجدد روشها و اهداف سیاست خارجی در مسکو در حال تحقق یافتن است.

گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب (کمونیست شوروی) در فوریه ۱۹۸۶، نخستین بار عناصر عمده «تفکر نوین» خود را بیان کرد. در طول هجده ماه بعد نسبت به سیاست خارجی شوروی هیچ انتقاد عمومی وجود نداشت. مفسران شوروی از حد سخنان مبهم و کنایه‌آمیز در مورد روش جدید فراتر نرفتند، و از هرگونه بحث صریح خودداری نمودند. آنها به اشتباهات اتحاد شوروی در برخورد با غرب و یا نقش سیاستهای شوروی در افزایش تنش بین‌المللی نیز اعتراف نکردند. این رفتار سطحی و شدیداً کنترل شده در مورد مسایل خارجی در مطبوعات شوروی، سبب

حمایت از نقطه نظرهای شکاکین شد، آنها که اعتقاد دارند سخنگویان شوروی بیشتر به موجه نشان دادن خود توجه دارند، تا اینکه به ارزیابی مجدد سیاست خارجی شوروی پرداخته باشند.

معهدنا از نیمه دوم سال ۱۹۸۷ دگرگونی قابل توجهی مشاهده شده است. برای نخستین بار از زمانی که استالین قدرت خود را استحکام بخشید، سیاستهای رژیم در مطبوعات شوروی مورد حمله قرار گرفت. بارزترین نمونه از این نگرش جدید، مقاله‌ای است که در نشریه ادبی (۱۲) در ۱۸ مه ۱۹۸۸ توسط ویچسلاو داشیچف (۱۳)، مدیر یکی از مؤسسات تحقیقاتی مهم در مسکو انتشار یافته است. داشیچف سیاست خارجی ژوزف استالین را با عباراتی تند و نیشدار مورد انتقاد قرار داد:

پس از جنگ جهانی دوم گسترش کمونیسم استالینی در هر جا که امکان آن وجود داشت و سرمشق قرار دادن آن در همه کشورها بدون توجه به خصوصیات ملی آنها رخ داده است. تمرکزگرایی افراطی در سیاست داخلی، بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر سبب بروز برتری طلبی و خودبرتتری در سیاست خارجی گردید. جاه‌طلبی‌های برتری‌طلبانه و اقتدارگرایی استالینیسم که پایه‌های سیاست خارجی شوروی شده، موازنه سیاسی میان کشورها و بویژه شرق و غرب را بارها به مخاطره افکنده است. در این فرآیند مصالح و علایق توسعه انقلاب اجتماعی آنها را به سوی تکلیف دفع تهدید جنگ سوق داده است (۱۴).

سیاست خارجی برژنف نیز در این مقاله مورد انتقاد شدید قرار گرفت: آیا چنین تشنج شدیدی در روابط اتحاد شوروی و غرب در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ اجتناب‌ناپذیر بود؟

12- Litraturnaya Gazzeta.

13- Vyacheslav Dashichev.

14- Literaturnoya Gazzeta, May 18, 1988, p. 14.

بی‌تردید بود. این تقصیر مابود، بحران عمدتاً به دلیل محاسبات غلط و برخورد های نادرست رهبری بر ژنرال در انجام وظایف سیاست خارجی ایجاد شده بود.

ادوارد شوارز نادزه وزیر امور خارجه در انتقاد از گذشته گوی سبقت را از دیگران ربود. وی در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۷ درباره نواقص و کمبود های روابط اقتصادی شوروی با جهان غیر کمونیست برای کادر های سیاسی شوروی يك سخنرانی ایراد کرد. او اتحاد شوروی را کشور بزرگی توصیف کرد که طی ۱۵ سال اخیر بطور مداوم موقعیتش را به عنوان يك کشور توسعه یافته صنعتی از دست داده است (۱۴). شوارز نادزه پس از تشریح اینکه چگونه دیپلمات های شوروی به این تنزل کمک کرده اند، اظهار داشت: اگر ما واقعاً صادق هستیم (باید بگوئیم) ما در گذشته سرمایه گذاری های مادی عظیم را در پروژه های بیهوده سیاست خارجی مکرراً تشویق می کردیم و حتی موجب می شدیم اقداماتی را بطور تاکتیکی گسترش می دادیم که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، حتی تا امروز برای مردم ما هزینه های گزافی در برداشته است. این واقعیت که بخش سیاست خارجی، یکی از مهمترین و حساس ترین بخش ها در سیستم مدیریت دولتی، تکالیف خود را بدون توجه به منافع حیاتی و اساسی کشور انجام داده است، مورد اذعان کامل ماست (۱۵).

شوارز نادزه از مطبوعات شوروی خواست تا به شیوه دوگانه ای که مرسوم شده بود، پایان دهند. زیرا به واسطه آن سیاست داخلی با صراحت فزاینده ای مورد بحث قرار می گرفت، در حالی که قصورها در سیاست خارجی حساس تر و جدی تر از آن تلقی می شد که به بحث عمومی کشیده شود.

در سال گذشته (۱۹۸۷) بسیاری از مفسران دعوت شوارز نادزه را

14a- Vestnik Ministerya Inostrannykh Dd. SSSR. No, 2. 1987.

15- Ibid.

برای بحث آزاد پیرامون سیاست خارجی شوروی را پذیرفتند. اگرچه دانشگامیان و روزنامه‌نگاران شوروی نمی‌توانستند وارد جزئیات بشوند و در بیان نظراتشان می‌بایست جانب احتیاط را رعایت نمایند، لکن انتقادات احتمالات متفاوتی را ارائه می‌کردند: شاید سیاست اشتباه‌آمیز استالین در مبارزه با سوسیال دموکراسی آلمان در به‌قدرت رسیدن هیتلر کمک کرده بود، شاید انعقاد پیمان عدم‌تعرض سال ۱۹۳۹ با هیتلر، برای اتحاد شوروی اشتباهی جنایت‌آمیز بود. سیاست استالین در برابر ژوزف بروزتینو دبیر کل (اتحادیهٔ کمونیست‌های یوگسلاوی) صحیح نبود. توافق برای استقرار موشک‌های شوروی در کوبا، در سال ۱۹۶۲ و تکذیب استقرار آنها در این کشور غلط بود. دیپلماسی برگزاری اجلاس سران که توسط نیکیتا خروشچف و لئونید برژنف اعمال گردید، با افکاری بیهوده و بی‌پایه شکل گرفته بود، اعزام نیرو به افغانستان صحیح نبود، ذخیره‌سازی موشک‌های اس. اس. ۲۰ تا این میزان و خروج از مذاکرات تسلیحات در ژنو در اواخر سال ۱۹۸۳ اشتباه بوده است (۱۶). این انتقادات عمومی و وسیع از سیاست خارجی نظام تحولی مهم است و برخلاف همهٔ چیزهایی است که در بیش از نیم قرن گذشته در شوروی مشاهده شده است. این امر نشان دهندهٔ نقص در دیدگاهی است که مدعی می‌باشد در سیاست خارجی شوروی چیزی تغییر نکرده است و رهبران شوروی تنها همان تاکتیک‌های کهنه و بی‌ارزش «مبارزهٔ صلح» پیشین را تکرار می‌کنند.

دومین آزمون برای درک عمق دگرگونی در سیاست خارجی در مسکو این است که آیا شواهدی از جدل، بحث و مخالفت در مورد وضعیت جدید اتحاد شوروی در قبال روابط شرق و غرب وجود دارد؟ اگر سیاست‌گذاران شوروی حقیقتاً در سیاستها و اهداف گذشته مجدداً به تفکر پرداخته‌اند، باید از سوی حامیان و هواداران سبک‌های قدیمی، که می‌ترسند اهداف

انقلابی کنار گذاشته شود، صدای اعتراض و ایراد برخیزد.

در میان سنت‌گرایان اتحاد شوروی نشانه‌هایی از اضطراب به چشم می‌خورد. مثلاً روزنامه ستاره سرخ (۱۷) (ارگان ارتش سرخ شوروی) به کسانی که در مقالات روزنامه‌ها از اصول خلع سلاح، عدم سرسختی و صلح طلبی مطلق پشتیبانی می‌کنند حمله کرده است (۱۸). آلس‌آدامویچ نویسنده برجسته‌ای که برای دعوت به اصول اخلاقی جدید (رها کردن نظامیگری و گسترش خودصالح‌انگاری ایدئولوژیک) اشتهار یافته است، از سوی سخنگویان نظامی بشدت مورد حمله قرار گرفت.

بیانیه شدیدالحنی که در روزنامه «روسیه شوروی» در ۱۳ مارس ۱۹۸۸ انتشار یافت، اصلاحات داخلی گورباچف را مورد حمله قرار داده، انتقاداتی نیز بر سیاست خارجی وی وارد ساخت. این مقاله از تنزل ناسیونالیسم روس و جایگزین کردن آن با برخی از انواع «سوسیالیسم خوشایند چپ لیبرال» که بیانگر نوعی از «انسان‌گرایی» بی‌طبقه است، اظهار تأسف نمود. این مقاله همچنین زوال تدریجی بنیه دفاعی و شعور و آگاهی میهن‌پرستانه را مورد سرزنش قرار داد. مهمتر از همه اینکه، مقاله مذکور از بی‌اهمیت جلوه دادن جنگ طبقاتی در سیاست‌های بین‌المللی انتقاد کرد، آنگونه که در رها کردن تز سنتی «همزیستی مسالمت‌آمیز میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری چیزی جز نوعی کشمکش طبقاتی در عرصه بین‌المللی نیست»، انعکاس یافته است. تفسیر تجدیدنظر شده از همزیستی مسالمت‌آمیز که نقش مبارزه طبقاتی را مورد تأکید قرار نمی‌دهد، در واقع موضعگیری گورباچف است (۱۹).

سومین گروه از شواهدی که در ارزیابی میزان صداقت در «تفکر

17- Karsaya Zvezda.

18- Krashaya Zvezda, December, 12, 1987, p. 5.

19- Sovietskaya Rossiya.

20- Mikhail Gorbachev. *Prestroika* (New York; Harper and Row) p. 147.

نوین» که از سوی گورباچف حمایت شده است، می‌تواند به‌ما کمک کند، بررسی طرز تلقی اصلی و چشم‌اندازهایی است که پایه سیاست خارجی شوروی را تشکیل می‌دهد. مبارزه صلح شوروی در گذشته، یک حادثه موقتی در رویارویی طولانی با غرب بوده، دگرگونی در سیاست خارجی شوروی با اصلاحات مهم داخلی همراه نبوده است. در دوران گورباچف چنین نبوده، امروزه اتحاد شوروی وسیع‌ترین و پایدارترین تلاشها را برای ایجاد اصلاحات، از زمان استحکام قدرت در سالهای دهه ۱۹۲۰، تجربه می‌کند.

به‌علاوه یک ارتباط متقابل میان برنامه داخلی گورباچف و تجدیدنظر در سیاست خارجی شوروی وجود دارد. جزم‌گرایی مورد حمله قرار گرفته، در برابر نظریات مختلف بردباری و تحمل مشاهده می‌شود، و در مورد بحث پیرامون مسایل بسیار حساس و جدی آزادی قابل توجهی ملاحظه می‌شود، درک سنتی از رسالت تاریخی و خودبرحق‌بینی رها شده و احساس عمیق ناامنی و آسیب‌پذیری کاهش یافته است. انتشار آثاری که مدتها ممنوع بوده (۲۱)، تأثیرپذیری فزاینده مردم شوروی از نقطه‌نظرهای سیاست‌گزاران غربی، صراحت و رک‌گویی روزافزون در مورد مسایل و مشکلات مردم با دست کشیدن از ادعای مصون نبودن حزب از خطا، همه مؤید ظهور فرهنگ سیاسی جدیدی در اتحاد شوروی است.

... اصلاحات در سیاست خارجی شوروی توسط عوامل متعددی که از جمله لزوم حل مشکلات مبرم داخلی، کند می‌شود. شکل دادن به مفهوم جدیدی از نقش اتحاد شوروی در امور بین‌المللی دشوار است. در این بخش از سوی نیروهای محافظه‌کار با علایق و منافع وسیعی مقاومت‌پسگیر وجود دارد.

رهبران شوروی نگران این هستند که غرب کاهش هزینه‌های نظامی از سوی مسکورا نشانه ضعف شوروی تلقی نموده، برای کسب امتیازات

بیشتر به آن فشار وارد آورد. این امر برای و گرباچف از اهمیت فوق-العاده‌ای برخوردار است. تنها يك لغزش عمده می‌تواند ائتلاف میان حامیان اصلاحات در شوروی را تضعیف نماید. بنابراین دلایل یاد شده، مسکو مقید می‌باشد در اجرای يك برداشت جدید از روابط شرق و غرب بسیار آهسته حرکت کند.

با توجه به عوامل فوق روشن به نظر می‌رسد که گفتار با حرکتی عاقلانه در حال تبدیل شدن به کردار است:

اتحاد شوروی سرمایه‌گذاری هنگفت در موشکهای اس.اس.۲۰ را کنار گذاشته و با امضاء پیمانی در مورد سلاحهای میان‌برد هسته‌ای (۲۲) موافقت کرده است، که مسکو را ملزم می‌سازد نسبت به ایالات متحده از موشکهای بیشتری صرف نظر کند. مواعی نیز که به علت پنهانکاری شوروی، بر روابط شرق و غرب تحمیل شده بود، در دوران گورباچف کاهش یافته است. مسکو به میزان بی‌سابقه‌ای اجازه داده سکوها و سیلوهای موشکها به عنوان بخشی از پیمان سابق‌الذکر مورد بازدید و بررسی قرار گیرند و در مورد برخی از سیستم‌های نظامی نیز بسیار آشکارتر عمل می‌نماید.

کرملین تصدیق کرده که مداخله در افغانستان يك اشتباه پرهزینه بوده، و بهمین دلیل عقب‌نشینی نیروهایش را آغاز کرده است. به نظر می‌رسد مسکو برای قبول این امکان که دست‌نشاندهانش در کابل ممکن است سرنگون شوند، و يك حکومت بی‌ثبات و نامطلوب در همسایگی‌اش روی کار آید، خود را آماده می‌سازد. اگرچه این امر به وضوح مخالف نظریات سنتی شوروی است. و نیز شواهد بارزی وجود دارد که اتحاد شوروی با پذیرفتن نقش فعالتری در سازمان ملل و گسترش روابط با اتحادیه اقتصادی اروپا، در جستجوی همکاری و اتحاد نزدیکتر با

سازمانهای اقتصادی عمده مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت می‌خواهد عضو سازنده‌تری در جامعه جهانی باشد.

گرایش‌ها و چشم‌اندازها :

در غرب به سه موضوع مهم در بیانات رسمی گورباچف در مورد سیاست بین‌المللی توجه کافی نشده است. اول آنکه، گورباچف به نظریه سنتی مارکسیسم - لنینیسم (چه کسی چه کسی را شکست خواهد داد؟) که اتحاد شوروی غالباً تصریح می‌کرد و نشانگر قدرت سوسیالیسم و پیشرفت آن بود که در جنگ علیه اردوگاه دشمن یعنی سرمایه‌داری به سرکردگی امریکا درگیر بود، بسیار کمتر تأکید می‌کند. این تصورات مقابله‌جویانه تا اندازه زیادی با تجدیدنظر جدیدی که در آن همه بشریت بطور مساوی با خطر وقوع جنگ هسته‌ای، و با مسابقات تسلیحاتی که از کنترل خارج شده و با تکنولوژی رشدیابنده که به جای خدمتگزار نوع بشر بودن ارباب او شد، مورد تهدید واقع شده، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. گورباچف به جای اصرار بر مبارزه علیه امپریالیسم، بر نیاز به همکاری با ملل دیگر برای دفع این خطر عمومی که همه با آن مواجه هستند، تأکید می‌ورزد.

یکی از دلایل این وضعیت جدید، تمایل آشکار به اصلاح و بهبود تصویر مسکو در غرب است. به هر حال اگر به تصور شما تنها مسأله روابط عمومی مطرح است، یک اشتباه جدی خواهد بود. هر کسی با خواندن اظهارات گورباچف درمی‌یابد که او واقعاً در جستجوی کسب هویت جدید برای اتحاد شوروی تلاش می‌کند. دقیقاً همانطور که او تشخیص داده است، برخوردهای آمرانه اداری سنتی در اقتصاد، اتحاد شوروی را به وضعیت نامطلوبی دچار ساخته است. بنابراین به نظر می‌رسد او درک کرده است که دشمنی سرسختانه با جهان سرمایه‌داری، اتحاد شوروی را جبراً به وضعیتی بسیار نامطلوب در امور جهانی سوق خواهد داد.

دومین دگرگونی در نگرش شوروی از امور بین‌المللی این است که

گورباچف بسیار کمتر از رهبران پیشین به حفظ موقعیت اتحاد شوروی به عنوان رهبر جنبش انقلابی بین‌المللی توجه دارد. نظریات انقلاب جهانی و جنگهای رهایی‌بخش رنگ‌باخته‌اند. گورباچف به دلایل عدیده از جمله میانه‌روی فزاینده چین، کاهش فرصتهای انقلابی در جهان سوم، گرفتاری شوروی با مشکلات داخلی، بسیار کمتر از اسلاف خود به نمایش قدرت جنگجویی انقلابی و دفاع از موقعیت خود در برابر انتقادات جناح چپ نیاز دارد. در نتیجه سیاست‌گذاران شوروی در بهره‌برداری از همکاری سوئد شرق و غرب آزادتر هستند.

سومین و مهمترین دگرگونی، انتقال اولویت از سیاست خارجی به سوی امور داخلی است. در دوران برژنف این حس رضایت از خود وجود داشت که مشکلات بسیار مبرم داخلی مرتفع شده و کشور می‌تواند، و باید هزینه‌های گزاف مورد نیاز برای ایجاد یک ابر قدرت بلامنازع از اتحاد شوروی را تحمل نماید. این دیدگاه اینک متحول شده است. رهبری شوروی با جایگزین کردن سیاست داخلی بجای یک سیاست خارجی بلند پروازانه و جاه‌طلبانه، بطور فزاینده‌ای بر این واقعیت تأکید دارد که سیاست خارجی باید در پشتیبانی از علایق و منافع اصلی زندگی مردم شوروی شکل گیرد، یک محیط بین‌المللی آرام به اتحاد شوروی اجازه خواهد داد به بازسازی اقتصاد، سیستم سیاسی و جامعه‌اش پردازد.

از هزینه‌های سرسام‌آور مسابقات تسلیحاتی و بهای گزافی که اتحاد شوروی برای غفلت از خودکفایی اقتصادی و استاندارد سطح زندگی پرداخته است، آگاهی وسیعی وجود دارد.

برای رهبری شوروی به خاطر گلاس‌نوست نادیده گرفتن مشکلات اجتماعی، اقتصادی که جامعه شوروی با آن مواجه است، بسیار دشوار می‌باشد. امروزه آشکارا گفته می‌شود که: شوروی از نظر میزان مرگ و میر کودکان در جهان در پنجاهمین رده قرار گرفته و میزان سقط جنین در اتحاد شوروی بارها از کشورهای پیشرفته بیشتر است، و قدرت تولید

کشاورزی شوروی به مراتب از ایالات متحده کمتر است. سیاستگزاران شوروی دیگر نمی‌توانند وانمود کنند که مردم شوروی از بهترین زندگی برخوردار هستند.

البته درست است که در گذشته نیز دورانی از کاهش هزینه‌ها وجود داشت، که در پی وضعیت جنگی بین‌المللی مکرر ایجاد شده بود. این امر پس از پایان سیاست اقتصادی جدید (نپ) (۲۳) در ۱۹۲۸، و مجدداً در اواخر سالهای دهه ۱۹۵۰ که خروشچف قدرت خویش را استحکام بخشید، رخ داد. تجربه نشان می‌دهد که در ارزیابی گرفتاری طولانی مسکو با مشکلات داخلی‌ای که سابقه طولانی دارد، باید جانب احتیاط را رعایت کرد. زیرا میان تمایلات کنونی و تحولات تاریخی تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

گورباچف بعنوان بخشی از تفسیر مجدد بنیادین از گذشته، سه فرضیه محوری مارکسیسم - لنینیسم ارتدوکس را کنار نهاده است: لغزش ناپذیری حزب کمونیست، نفی جمع‌گرایی و بدگمانی عمیق به جنبش خودبخودی توده‌ها. همه اینها به درك جدیدی در مورد رسالت مسکو در امور بین‌المللی منجر شده است که در این واقعیت منعکس شده که گورباچف صریحاً این ادعا را که راه شوروی به سوی سوسیالیسم باید برای کلیه کشور-های جهان به عنوان سرمشق بکار گرفته شود، رد کرده است (۲۴). بررسی مجدد تاریخ شوروی و رد این فرضیه خودخواهانه و متکبرانانه که سوسیالیسم شوروی باید برای جهان نمونه والگو باشد، و افزایش انتقاد عمومی از سیاست خارجی سنتی شوروی، تحولات عمده‌ای است که برداشت جدید شوروی در روابط شرق و غرب را توسعه بخشیده است.

این امر آغازی امیدبخش در مسیری طولانی است که به تجدیدنمای سیاست خارجی شوروی منجر خواهد شد. علی‌رغم بخش روابط عمومی

23- N.E.P. New Economic Plan.

24- Pravda, November 3, 1987, p. 5.

«تفکر نوین» گورباچف، این امر یقیناً بیش از شعارهای پوچ و بی‌محتوا است. مشکلات بسیاری در روابط شرق و غرب باقی مانده است، و افزایش ناگهانی در تنش‌های بین‌المللی خطر دائمی است. مع‌هذا فرصتها برای پیشرفت به‌سوی یک سیستم بین‌المللی با ثبات‌تر و صلح‌آمیزتر از آنچه در طول سالیان متمادی گذشته وجود داشته، بیشتر شده است.